

بررسی دیدگاه کانت درباره احکام ترکیبی پیشین

تاریخ تأیید: ۹۴/۶/۱۹

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۷

زهرا کاظمی زردخشویی*

چکیده

مسئله اصلی تحقیق این است که انتقادهای علامه طباطبایی رحمته الله علیه بر دیدگاه کانت درباره قضایای ترکیبی پیشین چیست. روش این مقاله، تحلیلی - عقلی است. بر اساس یافته‌های تحقیق، کانت معتقد است که قضایای ترکیبی پیشین مبتنی بر مفاهیم پیشین امکان‌پذیر است. مفهوم زمان و مکان، به عنوان دو عنصر پیشین در قوه حساسیت وجود دارد و قوه فاهمه نیز دوازده مفهوم پیشین دارد که فاهمه بعد از دریافت شهودها از قوه حساسیت، آنها را ترکیب کرده و در قالب مفاهیم پیشین قرار می‌دهد. در نتیجه، حکم شکل می‌گیرد و شناخت به دست می‌آید. به عبارت دیگر، در این دسته از قضایا، ماده شناخت از خارج تأمین می‌شود و ذهن به آن صورت شناخت می‌دهد. با این توضیح، شناخت امور خارج از زمان و مکان امکان‌پذیر نیست. اما علامه طباطبایی رحمته الله علیه حل این مشکل را در قالب مفاهیم کلی معقوله‌های ثانی بررسی می‌کند و معتقد است که نفس ما در مقایسه خودش با افعال و آثار این مفاهیم را به صورت حضوری درک می‌کند. سپس از درک خود، صورت‌برداری کرده، آن را بر خارج تطبیق می‌کند. به هر حال، نظر کانت سرانجام به انکار ماوراءالطبیعه و انکار شناخت واقعیت اشیاء (حیثیت فی نفسه اشیاء) و نفی ضرورت و کلیت مفاهیم کلی در خارج منتهی می‌شود؛ در حالی که بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی رحمته الله علیه، علاوه بر اینکه شناخت بشر به تجربه محدود نمی‌شود، امکان دسترسی به واقعیت فی‌الجمله فراهم می‌شود و همچنین ضرورت و کلیت مفاهیم کلی نسبت به خارج حفظ می‌شود.

واژه‌های کلیدی: حکم ترکیبی پیشین، مابعدالطبیعه، مقوله‌های فاهمه، شناخت، معقولات ثانی، کانت، قضایای تحلیلی، پسینی، پیشینی

* کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

مقدمه

کانت، یکی از فیلسوفان غربی است. منزلت وی را در فلسفه جدید مانند جایگاه افلاطون و ارسطو در فلسفه یونان دانسته‌اند. از این رو، نظریه‌های او همواره مورد توجه فلاسفه بعد از او قرار گرفته است. دکتر غفاری در کتاب خود، از یکی از مفسران مشهور نظریه کانت این گونه نقل می‌کند: «حقیقتاً این چنین است که در دنیای نوین، هر کس می‌تواند مخالف با کانت یا همراه و هم‌رأی او به فلسفه اشتغال ورزد؛ ولی بدون او هرگز» (غفاری، ۱۳۸۶، ص ۱۱) قبل از کانت در مورد روش دستیابی به معرفت دو مکتب مطرح بود؛ ۱- عقل‌گرایی ۲- تجربی‌گرایی. عقل‌گرایان معتقدند که معارف بشر را می‌توان براساس عقل تبیین نمود و معارفی به صورت فطری در نهاد انسان وجود دارد در مقابل تجربه‌گرایان معتقدند که انسان معرفت واقعی را با استدلال عقلی و با استنتاج شبه ریاضی از تصورات یا اصول فطری کسب نمی‌کند بلکه می‌تواند با تجربه و در حدود تجربه به اکتساب آنها نائل شود (کاپلستون ۱۳۸۶ ج ۴ ص ۳۸). این دو نظریه اشکالاتی داشت که برای کانت قانع کننده نبود، لذا او در جستجوی راه جدیدی برای حل مشکلات معرفت‌شناسی بود.

مفهوم شناسی

مفاهیم اساسی به کار رفته در این مقاله عبارت است از: حکم، قضایای ترکیبی، تحلیلی،

پیشینی و پسینی.

۱. حکم

حکم در لغت به معنای منع است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۹۱) و به همین دلیل، زمانی که اسب را لجام می‌زنند، می‌گویند: «حکمه الدابة»، چون در حقیقت، مانعی برای اسب ایجاد کرده‌اند تا او را کنترل کنند. اما در اصطلاح، حکم به معنای اذعان و اقرار نفس به چیزی است و به دلیل آنکه در تصدیق، اذعان نفس وجود دارد، از خود تصدیق به عنوان حکم تعبیر کرده‌اند (صدرالمتألهین، ۱۳۷۱، ص ۳۱۴). روشن است که تصدیق به قضیه‌ها مربوط است. در دیدگاه کانت، حکم کردن مترادف فکر کردن است که به معنای متحد کردن تصویرها در وجدان است. وی حکم را دو گونه می‌داند: اول، حکمی که صرفاً ذهنی است و وی آن را احکام ادراک می‌نامد. گونه دوم، حکمی است که کلیت و ضرورت دارد (کانت، ۱۳۸۸، ص ۱۳۶).

با توجه به نظر کانت دو تقسیم در نظر گرفته می‌شود: تقسیم احکام به تحلیلی و ترکیبی؛ تقسیم قضیه‌ها به تحلیلی و ترکیبی. برخی از شارحان نظریه کانت که مقسم را احکام قرار داده‌اند، تصریح کرده‌اند که منظورشان از احکام، قضیه‌ها است (یوئینگ، ۱۳۸۸، ص ۳۸). با توجه به نکته بالا می‌توان گفت که منظور از حکم در احکام ترکیبی پیشین، قضیه است و در این مقاله نیز اصطلاح قضایای ترکیبی و تحلیلی به کار خواهد رفت.

۲. قضایای ترکیبی و قضایای تحلیلی

واژه ترکیبی و تحلیلی به عنوان دو صفت برای قضایا به کار می‌رود. قضیه تحلیلی، قضیه‌ای است که تصور محمول در تصور موضوع، هر چند به گونه ابهام‌انگیزی موجود باشد، مانند این قضیه که می‌گوییم «هر پدری مرد است». در این مثال، معنای مرد در درون معنای پدر نهفته است؛ چون پدر، یعنی مرد فرزنددار. ولی در قضایای ترکیبی، هیچ‌گاه از تجزیه و تحلیل مفهوم موضوع نمی‌توان به مفهوم محمول دست یافت. رابطه بین موضوع و محمول در

این حالت، یک نوع ترکیب است (غفاری، ۱۳۸۶، ص ۱۲۳)، مانند این قضیه که می‌گوییم «آب در صد درجه به جوش می‌آید». در قضیه‌های تحلیلی، معنای محمول در معنای موضوع پنهان نیست؛ بلکه درک این امر به تجربه نیاز دارد و ما باید از راه تجربه به این نتیجه برسیم.

۳. قضایای پسینی و پیشینی

از نظر کانت، این دو عنوان نیز وصف قضیه است. قضیه پیشین (ماتقدم)، آن معرفتی است که از تجربه و همه انطباق‌های حس مستقل باشد. معرفت برگرفته از تجربه یا انطباق‌های حسی، معرفت تجربی یا پسینی نامیده می‌شود (همان، ص ۱۲۱). به اعتقاد کانت، دو عنصر زمان و مکان به عنوان دو عنصر پیشین در تشکیل همه تصورات انسان دخالت دارد و در هنگام حکم کردن نیز دوازده مقوله به صورت پیشینی در نزد فاهمه وجود دارد.

کانت برای توضیح احکام ترکیبی پیشین، قضیه «هفت به علاوه پنج مساوی با دوازده است» را مثال می‌زند. این قضیه پیشینی است؛ یعنی به تأیید از طرف تجربه نیازی ندارد. اگر کسی هفت عدد از یک چیزی را داشته باشد و بداند پنج‌تای دیگر از همان چیز بر آن اضافه شده است؛ برای اینکه مطمئن شود که دوازده تا از آن چیز را دارد، لازم نیست حتماً آنها را شمارش کند. اما اگر بعداً معلوم شد، دوازده تا نیست، مشخص می‌شود که از اول هفت تا نبوده یا آنچه اضافه شده، پنج تا نبوده است. این قضیه ترکیبی است؛ زیرا محمول دوازده در مفهوم موضوع «هفت به علاوه پنج» مندرج نیست. مفهوم «هفت به علاوه پنج» صرفاً بر این دلالت دارد که این دو عدد با هم جمع شده‌اند؛ اما به هیچ وجه دربردانده نتیجه و حاصل جمع نیست. (هارتناک، ۱۳۷۶، ص ۳۰).

پیشینه تاریخی معرفت پیشین (احکام ترکیبی پیشین)

برای درک بهتر این احکام ترکیبی از دیدگاه کانت لازم است تا بررسی کوتاهی درباره معرفت‌شناسی پیش از او داشته باشیم؛ چرا که شناخت دقیق نظریه‌های یک فیلسوف در گرو بازگشت به پیشینه نظریه‌های او است؛ همچنان که برای رسیدن به قله کوه باید از دامنه آن عبور کرد. پیش از کانت درباره روش دستیابی به معرفت، دو مکتب مطرح بوده است: عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی. در ادامه به بررسی این دو مکتب پرداخته خواهد شد.

الف) نظریه عقل‌گرایان درباره معرفت

واژه عقل‌گرایی در برابر تجربه‌گرایی به کار می‌رود. طرفداران این نظریه معتقدند که می‌توان معارف بشر را بر اساس عقل تبیین کرد. معارفی به صورت فطری در نهاد انسان وجود دارد که برای تصدیق این معارف به هیچ‌گونه اثبات تجربی نیاز نیست. تجربه فقط فرصتی پیش می‌آورد که در آن ذهن با نور خویش، صدق آنها را درک کند (کاپلستون، ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۲۹). مهم‌ترین افراد شاخص عقل‌گرایان، رنه دکارت، اسپینوزا و لایب‌نیتس است. به دلیل اختصار، فقط به نظریه‌های دکارت به طور خلاصه پرداخته می‌شود.

رنه دکارت

پرداختن به بحث معرفت‌شناسی غرب، بدون توجه به نظریه‌های دکارت، کاری ناقص است؛ زیرا او پایه‌گذار مباحث مهمی در معرفت‌شناسی است. فلاسفه بعدی به شدت از او تأثیر پذیرفته‌اند و سعی می‌کنند که نظرهايش را تکمیل، نقد یا اصلاح کنند.

دکارت از شک به عنوان پلی برای رسیدن به یقین استفاده کرد. در نهایت، به این نتیجه معروف رسید که «من می‌اندیشم، پس هستم» (همان). این قضیه به عنوان یک کلید مهم در فلسفه دکارت است.

از نظر دکارت می‌توان با استنتاج صرف از تعدادی تصورات فطری که به وسیله طبیعت یا خداوند در وجود انسان قرار داده شده است، علم مابعدالطبیعه و علم طبیعت را بنا نهاد (همان، ص ۱۰۷). به اعتقاد وی، تصورات روشن و متمایز ما از طبایع بسیط و نیز معرفت ما از اصول کلی متیقن و قوانین طبیعت فطری است زیرا تجربه مفید علم جزئی است، نه کلی و تجربه علت اعدادی است که فرصت مناسبی را فراهم می‌کند تا ذهن آن تصورهایی را که گویی از قوا و استعدادهای ذاتی خویش گرفته است، از هم باز شناسد (همان، ص ۱۰۹).

به نظر دکارت، مفاهیم فطری، مفاهیمی مانند خدا، زمان، نفس و امتداد است که پیش از تجربه بالقوه در نفس موجود است و بعد از پیدایش زمینه تجربی به مرحله ظهور و فعلیت می‌رسد. وی این مفاهیم را به بیماری نقرس تشبیه می‌کند که در خانواده‌ای ارثی است؛ یعنی همان گونه که این بیماری در ابتدای تولد یک کودک فعلیت ندارد، بلکه به تدریج و هم‌زمان با رشد کودک به فعلیت می‌رسد و پدیدار می‌شود. این مفاهیم نیز به صورت استعداد در ذهن موجود است و پس از برخورد با محسوس‌ها کم‌کم آشکار می‌شود. یکی از ویژگی‌های این مفاهیم آن است که به صورت روشن و متمایز ادراک می‌شود (دکارت، ۱۳۸۱، ص ۵۴).

ب) نظریه تجربه‌گرایان درباره معرفت

واژه تجربه‌گرایی یا امپریسیسم برای نظریه‌ای به کار می‌رود که شناخت جهان خارج را به طور کامل برگرفته از تجربه می‌داند. طرفداران این نظریه معتقدند که همه معرفت ما براساس ادراک و آشنایی مستقیم با حوادث بیرونی و درونی است. براساس این دیدگاه، انسان معرفت واقعی را با استدلال لمی (عقلی) و با استنتاج شبه ریاضی از تصورها یا اصول فطری به دست نمی‌آورد؛ بلکه می‌تواند با تجربه و در حدود تجربه به آنها دست یابد (کاپلستون، ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۳۸). جان لاک، بارکلی و هیوم، از پیشتازان تجربه‌گرایان هستند. در ادامه، به دلیل آنکه کانت خیلی از هیوم تأثیر پذیرفته، به نظریه‌های هیوم پرداخته می‌شود.

هیوم

اندیشه هیوم در چند قسمت بررسی می‌شود:

۱- تفکیک بین انطباعات و تصورها

از نظر هیوم، ادراک‌های انسان به دو دسته تقسیم می‌شود: انطباعات و تصورها. زمانی که انسان به وسیله حواس با محیط اطراف خود ارتباط برقرار می‌کند، درکی از آن پیدا می‌کند که این ادراک مستقیم حسی را انطباعات می‌گویند. بعد از قطع ارتباط ما با محیط، ذهن ما به بازخوانی و یادآوری انطباعات‌های پیشین خود می‌پردازد که به آن، تصور می‌گویند. هیوم تفاوت بین انطباعات و تصور را در شدت و ضعف آنها می‌داند. وقتی که ما به طور مستقیم از راه حواس چیزی را درک می‌کنیم، درک ما روشن و قوی است؛ ولی در هنگام یادآوری انطباعات، درک ما ضعیف‌تر و کمرنگ‌تر است. در حقیقت، از نظر هیوم، انطباعات همان ادراک حسی و تصورها همان ادراک خیالی است. به اعتقاد وی، همه تصوره‌های ما مسبوق به انطباعات است. قوه خیال ما ممکن است چیزهایی را بسازد که وجود خارجی ندارد؛ اما در نهایت، منشأ این ساخته‌های خیالی نیز انطباعات‌ها است.

این تقسیم‌بندی، یکی از اصول اساسی فلسفه هیوم است. وی معتقد است که قضیه‌هایی برای ما معنادار است که مفردات آنها انطباعات داشته باشد؛ یعنی دارای منشأ حسی باشد. بنابراین، بحث کردن از اموری مانند جوهر، علت و بسیاری از مفاهیم فلسفی دیگر که منشأ حسی ندارند، بی‌معنا است و باید از این مفاهیم بی‌معنا دست برداشت و بدون دلیل وقت و عمر خود را تلف نکرد (همان، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۲۹۵).

۲- بررسی علیت از نظر هیوم

یکی از مباحث جنجال‌برانگیز هیوم، نظریه‌های او درباره علیت است. وی با مبنای تجربه‌گرایی خود، نمی‌توانست توجیه عقل‌گرایان را در این باره بپذیرد. او در رد تبیین عقلی از علیت می‌گوید: «همان طور که از دیدن یک شیء نمی‌توان بدون تجربه به آثار آن پی برد، کشف رابطه علی و معلولی دو شیء مختلف قبل از تجربه هم ناممکن است و هر قدر علت را مورد بررسی قرار دهیم، در آن از معلول نشانی نمی‌یابیم. اگر بخواهیم درباره آثار یک شیء یا علیت و معلولیت بین دو شیء مقدم بر تجربه چیزی بگوییم، سخنی به گزاف و تحکم گفته‌ایم» (همان).

هیوم تلاش کرد تا تبیینی تجربی از علیت ارائه کند. وی این پرسش را مطرح می‌کند که تصور علیت از کدام یک از انطباق‌های ما سرچشمه می‌گیرد؟ در پاسخ به این پرسش به این نتیجه می‌رسد که تصور علیت، انطباق ندارد و چون به انطباق خاصی مسبوق نیست، برای ما قابل تصور نیست. بنابراین، مفهوم علیت به معنای ارتباط ضروری بین علت و معلول، وجود خارجی ندارد و برای ما قابل درک نیست. ممکن است گفته شود کیفیت خاصی که در هر علت وجود دارد، منشأ تصور علیت باشد؛ به گونه‌ای که هر علت، کیفیت خاصی دارد و می‌تواند معلول خاصی را به وجود آورد. اما هیوم این مطلب را نیز نمی‌پذیرد و می‌گوید ما نمی‌توانیم کیفیتی را کشف کنیم که نزد همگان مشترک باشد. از نظر وی، علیت را باید از نسبت میان اشیاء به دست آورد (همان، ص ۲۹۶).

ایشان معتقد است که ارتباط علی و معلولی بین دو شیء فقط عادت ذهنی به توالی این دو شیء است و واقعیتی در خارج ندارد؛ یعنی ما با تجربه درک می‌کنیم که همیشه از یک علت خاص، یک معلول خاص به وجود می‌آید. کم‌کم ذهن ما به این امر عادت می‌کند و آن دو را علت و معلول حساب می‌کند. او در این باره می‌گوید: «وقتی ما توالی تصور دو شیء را در ذهن و خیال خود مکرر در مکرر داشتیم، بنا به عادت وقتی جدیداً تصور یکی از آن دو شیء

در ذهن ما پیدا می‌شود، انتظار حصول تصور دومی را داریم. بنابراین، باید گفت که مفهوم ارتباط ضروری یا مفهوم علیت از همین انطباع، یعنی از حصول مکرر یک تصور به دنبال تصور دیگر در ذهن و خیال حاصل شده است. پس اساس این مفهوم، خیال است» (حکاک، ۱۳۸۰، ص ۶۶).

این تبیین هیوم از علیت سبب شکاکیت می‌شود؛ چون اگر ما رابطه ضروری بین علت و معلول را نفی کنیم، فرایند استدلال ورزی که مقدمات علت برای اثبات نتیجه است، مختل خواهد شد و در نتیجه، دستیابی به معرفت نظری ناممکن می‌شود.

۳- احکام واقع و احکام نسبت‌ها

از دیدگاه هیوم، قضایا در انطباع‌ها و تصورها سرچشمه دارد؛ یعنی با کمک از انطباع‌ها می‌توان قضایا را ساخت. او قضایا را به دو دسته تقسیم می‌کند: احکام واقع و احکام نسبت‌ها.

احکام مربوط به نسبت‌ها، قضیه‌هایی است که روابط میان تصورها را بیان می‌کند. برای مثال، وقتی می‌گوییم «هر پدری مرد است»، از رابطه بین دو تصور سخن گفته‌ایم. در این گونه قضیه‌ها، از تحلیل موضوع به محمول می‌رسیم؛ پس قضیه‌ها ضروری و بدیهی هستند؛ یعنی اگر موضوع و مفهوم را درست درک کرده باشیم، برای حمل بین آن دو به تجربه نیاز نداریم. علاوه بر اینکه سلب حمل در این گونه قضیه‌ها باعث تناقض می‌شود. این قضیه‌ها برای ما فهم جدیدی به همراه ندارند و از امور واقع بحث نمی‌کند. این قضیه‌ها بعداً توسط کانت، قضایای تحلیلی پیشینی نامیده شد. از نظر هیوم، همه قضیه‌های ریاضی، تحلیلی است و به همین دلیل ضروری است.

احکام مربوط به واقع، قضیه‌هایی است که از امور واقع بحث می‌کند، نه از نسبت بین تصورها، مانند اینکه می‌گوییم «برخی درختان سبز هستند». ما برای این حمل به تجربه نیاز داریم. صدق و کذب این قضیه با تجربه مشخص می‌شود. این گونه قضیه‌ها، ترکیبی نامیده

می‌شود و چون به تجربه وابسته است، پسینی است. به اعتقاد هیوم، انکار این قضایا سبب تناقض نمی‌شود؛ چون بین موضوع و محمول ضرورتی وجود ندارد (ملکیان، ۱۳۸۷، ص ۸۷).

نکته مهم اینکه آیا می‌توان قضیه‌ای داشت که از تجربه مستقل باشد و با وجود این، ترکیبی باشد؛ یعنی قضیه ترکیبی پیشینی باشد که مفید کلیت و ضرورت باشد؟ پاسخ هیوم در این باره منفی است. او منکر قضایای ترکیبی پیشینی است (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۳۰۵)؛ چون ترکیبی بودن، به معنای وابستگی به تجربه و پیشینی بودن، به معنای استقلال از تجربه است و این دو با هم سازگار نیست.

همین مسئله توسط کانت بررسی دقیق شده است؛ به گونه‌ای که او اساس فلسفه خود را پاسخ به همین پرسش قرار داد که چگونه قضایای ترکیبی پیشین ممکن است. در حقیقت، دیدگاه هیوم درباره قضایا به منزله دروازه‌ای برای ورود به فلسفه کانت است.

کانت نتوانست نظریه هیوم را بپذیرد، به ویژه اینکه تبیین او از علیت سبب شکاکیت می‌شد و پایه‌های معرفت بشری را فرو می‌ریخت. کانت راه‌حل جدیدی ارائه داد که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

تردید در احکام ترکیبی پیشین

بیان شد که در زمان کانت، دو تفکر مهم، یعنی عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی در معرفت‌شناسی غرب مطرح بود. گروهی معرفت بشر را بر اساس عقل و برخی دیگر، معرفت انسان به حقایق را فقط بر اساس تجربه تبیین می‌کردند.

هر دو گروه باید درباره حقایقی که از نوع قضایای ترکیبی پیشین بودند، تبیین درستی ارائه دهند. به نظر می‌رسد که این گونه قضیه‌ها یک نوع تضاد درونی دارد؛ از یک لحاظ، گمان می‌شد که لازمه ترکیبی بودن آنها این است که منشأ تجربی داشته باشند و از نظر

دیگر، لازمه پیشینی بودن قضیه‌ها این است که از تجربه بی‌نیاز باشد و این دو نوع لازمه، با هم ناسازگارند. این قضیه‌ها اهمیت بسزایی در معرفت بشری دارد؛ چون در معارفی مطرح است که اساس معارف دیگر است، مانند علیت، ضرورت و کلیت که انکار یا اثبات آنها می‌تواند تأثیر مهمی در شناخت و معرفت انسان داشته باشد.

فیلسوفی مثل هیوم که کانت به شدت تحت تأثیر او قرار داشت، منکر این گونه قضیه‌ها شد (همان). او علیت را به معنای عادت‌های ذهنی تفسیر کرد. البته این گونه تفسیر براساس مبنای تجربه‌گرایی وی بود. هیوم می‌دید که در خارج چیزهایی به علت و معلول متصف می‌شوند؛ ولی رابطه بین این اشیاء که همان علیت بود، وجود خارجی ندارد، چون قابل تجربه نیست. بنابراین، منکر این قضیه‌ها شد. نتیجه این دیدگاه نوعی شکاکیت بود. وقتی منکر ضرورت و علیت شویم، هیچ‌گاه نمی‌توانیم یقین پیدا کنیم که از یک علت خاص همیشه یک معلول خاص به وجود می‌آید.

هیوم و کانت، هر دو قضیه‌های تحلیلی و ترکیبی پسینی را قبول دارند؛ ولی اختلاف آنها در پذیرش قضایای ترکیبی پیشین است. هیوم بر مبنای تجربی خود نتوانست این گونه قضیه‌ها را بپذیرد. نظریه او، اثرهای زیان‌باری در معرفت بشری داشت؛ در حالی که کانت نمی‌توانست نظریه هیوم و لوازم مخرب آن را بپذیرد.

کانت با ذهن نقاد خود دریافته بود که قضیه‌هایی وجود دارد که ضرورت و کلیت دارد و این با مبنای تجربی قابل توجیه نیست؛ چون همه احکام تجربی از نوع قضایای ترکیبی پسینی هستند و نمی‌توانند ضرورت و کلیت داشته باشند.

کانت متوجه شده بود که اگر معرفت حتی با تجربه حسی آغاز شود، یکسره برخاسته از تجربه حسی نیست. به عبارت دیگر، اگر تجربه حسی حتی شرط لازم معرفت باشد، شرط کافی نیست (هارتنامک، ۱۳۷۶، ص ۳۰). او پاسخ به این مسائل را در گرو پاسخ به یک پرسش

می‌دانست که چگونه قضایای ترکیبی پیشینی ممکن است؟ وی با پاسخ به این پرسش، در حقیقت گستره علم را مشخص می‌کند. اگر در جایی قضایای ترکیبی پیشین امکان داشت، در گستره فهم و علم بشر قرار می‌گیرد؛ ولی خارج از این محدوده از گستره علم بشر خارج می‌شود.

وقتی قضیه ترکیبی پیشین باشد، به آن معنا است که محمول در معنای موضوع مندرج نیست و ذهن با حمل موضوع بر محمول بر معرفت خود می‌افزاید؛ اما چون معنای محمول جزئی از معنای موضوع نیست، ذهن به تنهایی مجوز حمل را ندارد و لازم است برای حمل از واقعیت‌های خارجی کمک گیرد که متوقف بر تجربه است. برای مثال، در قضیه «برگ درختان سبز است»، ذهن بدون کمک از تجربه چنین حملی را نمی‌پذیرد؛ بلکه باید ابتدا در خارج مواردی را تجربه کند تا بتواند این حمل را بپذیرد. از طرف دیگر، پیشینی بودن این گونه قضیه‌ها با رجوع به تجربه سازگاری ندارد. معنای پیشینی بودن این است که ما برای حمل به تجربه نیاز نداریم. اینجا است که معما شکل می‌گیرد. در این گونه قضیه‌ها با یک تعارض آشکار رو به رو هستیم؛ یعنی هم باید از تجربه کمک گرفت و هم نمی‌توان به تجربه مراجعه کرد و این تعارض، امکان قضایای ترکیبی را زیر سؤال می‌برد. برخی از فلاسفه به دلیل آنکه نتوانستند این تعارض را حل کنند، صورت مسئله را پاک کردند و به صورت کلی، منکر قضایای ترکیبی پیشین شدند تا اینکه کانت نظریه خود را ارائه کرد. کانت می‌دید که با پاک کردن صورت مسئله مشکل حل نمی‌شود؛ چون این گونه قضیه‌ها وجود دارد. انکار یا اثبات، اصل این قضیه‌ها را از بین نمی‌برد. پس باید به دنبال راه‌حل اساسی بود. وی همه تلاش خود را برای حل این معما به کار برد.

مراحل شناخت از دیدگاه کانت

کانت اعتقاد داشت که سرآغاز معرفت ما از تجربه است و بدون تجربه امکان شناخت وجود ندارد؛ ولی می‌دید که تجربه‌گرایی محض نمی‌تواند همه مشکلات معرفت‌شناسی را پاسخ دهد؛ به خصوص اینکه برخی از امور به وسیله تجربه قابل تبیین نبود. پس وی به دنبال راه‌حلی گشت.

به نظر کانت، معرفت نتیجه مشترک ذهن و خارج است. در حقیقت، معرفت از دو چیز تشکیل شده است: ماده و صورت. ماده بدون صورت در ذهن یافت نمی‌شود و صورت تنها هم معنا ندارد، چون کار صورت وحدت بخشیدن به ماده است. موضوع شهود حسی ما، فقط ماده است و صورت‌ها نسبت‌های پیشینی است که احکام کلی و ضروری را پدید می‌آورد.

ابتدا باید مشخص کرد که چه چیزی از خارج وارد ذهن می‌شود و چه چیزی را خود ذهن اضافه می‌کند. به اعتقاد کانت، آنچه ذهن از طرف خود اضافه می‌کند، صورت معرفت است که وی آن را استعلایی می‌نامد. این صور تقدم منطقی بر تجربه دارد، نه تقدم زمانی و وظیفه آنها این است که تجربه را امکان‌پذیر و احکام کلی و ضروری ایجاد کنند.

کانت برای معرفت سه گستره قائل بود: حساسیت، فاهمه و عقل. مرتبه حساسیت، مرتبه‌ای از شناخت است که در آن حواس ادراکی، داده‌های حسی را به ذهن تحویل می‌دهند و آنها را به عنوان مواد شهود در قالب صورت‌های زمان و مکان قرار می‌دهند و به این صورت، عمل شهود واقع می‌شود. در این گستره، دو عنصر زمان و مکان به عنوان عناصر پیشینی وجود دارد که همانند صورتی بر همه دریافت‌های حسی ما پوشیده می‌شود. در حقیقت، حساسیت محل دریافت تصورات ما است؛ اما هر تصویری وارد گستره حساسیت نمی‌شود. ذهن ما، برای ارتباط با اطرافش تور خود را می‌گستراند و فقط چیزهای زمانی و مکانی در این

تور قرار می‌گیرد و اگر چیزی زمانی و مکانی نبود، برای ذهن ما قابل شناخت نیست و ما نمی‌توانیم درباره آن معرفتی پیدا کنیم. هر چند اصل وجود آنها را هم انکار نمی‌کنیم.

فاهمه استعلایی با برقرار کردن نسبت‌ها در میان مدرک‌های حساسیت، احکام کلی و ضروری را تشکیل می‌دهد. کانت در این قسمت، دوازده مقوله را ارائه می‌کند که به صورت پیشینی در ذهن وجود دارد.

گستره عقل (نطق)، سه مقوله یا معنا دارد که برگشت همه معارف به آنها است. همچنین به واسطه آنها وحدت کامل در ذهن به دست می‌آید. این مقوله‌ها عبارت است از: عالم، نفس و خدا. عالم، یعنی همه پدیدارهای خارجی و نفس دربرگیرنده همه پدیده‌های درونی است و خدا علت این دو دسته از پدیدارها است (کرم، بی‌تا، ص ۳۵-۴۶). در ادامه، به مقتضای موضوع مقاله، حساسیت و فاهمه بیشتر توضیح داده می‌شود.

الف) حساسیت

کانت می‌داندست که معرفت بشری را نمی‌توان بر اساس تجربه تبیین کرد؛ چون قضایای تجربی هرگز به ما کلیت و ضرورت نمی‌دهد. او متوجه شده بود که در معرفت ما قبل از تجربه عناصری وجود دارد که فارغ از تجربه است و ذهن ما قبل از تجربه آنها را می‌یابد که بر اساس تجربه نیست. او بعد از تفکر فراوان به این نتیجه رسید که دو عنصری که به صورت پیشینی در ذهن ما وجود دارد، زمان و مکان است.

ذهن در قسمت‌هایی به صورت فعال عمل می‌کند و برخی از جاها فقط منفعل و پذیرنده است. جنبه فعال ذهن انسان، همان حساسیت است. قابلیت ادراک تصور اشیاء (پذیرش) به آن گونه که ما از آنها تأثیر می‌پذیریم، حساسیت نام دارد. حساسیت استعلایی، غیر از حساسیت تجربی است که از خارج ماده احساس را می‌پذیرد؛ زیرا این ماده کیفیت محضی است که ما آن را در زمان و مکان ادراک می‌کنیم، مانند رنگ، بو، حرارت و سردی. در حقیقت، مکان و

زمان دو صورت ذهنی است که حساسیت استعلایی آنها را مانند دو لباس بر مدرک‌های حسی تجربی می‌پوشاند و نیز به واسطه زمان و مکان، مدرک‌های حسی ما در مکان و تقارن و تعاقب آنها در زمان نظم می‌یابد. همچنین به دلیل زمان و مکان است که ریاضیات صرف ممکن است؛ زیرا صورت‌های ذهنی که ملازم ضرورت و کلیت است، برای ریاضیات ارائه می‌شود (همان، ص ۳۹). در اینجا، لازم است تا ویژگی‌های زمان و مکان از نظر کانت بررسی شود.

ویژگی‌های مکان از دیدگاه کانت

کانت چهار ویژگی برای مکان بیان می‌کند: غیر تجربی بودن، تمثیل ضروری و پیشینی بودن، غیر تعقلی بودن و شهود پیشین بودن (هارت‌ناک، ۱۳۷۶، ص ۳۵).

۱. غیر تجربی بودن مکان

اینکه همه اشیاء باید در مکان قرار بگیرند، یک قضیه کلی و ضروری است؛ ولی این پرسش که خود مکان کجا است، بدون معنا است. مکان شرط لازم و ضروری برای تحقق این حقیقت کلی و ضروری است که همه اشیاء باید جایی داشته باشند.

۲. تمثیل ضروری و پیشینی بودن مکان

مکان، شالوده همه شهودهای بیرونی است و هیچ کس نمی‌تواند تصور کند که مکان مطلقاً وجود نداشته باشد. حذف مکان در فکر برای ما محال است؛ چون اگر مکان را از ذهن حذف کنیم، دیگر هیچ چیز را نمی‌توان یک تمثیل به حساب آورد.

۳. غیر تعقلی بودن مکان

هر شیء اجزایی دارد که به صورت منظم در کنار هم قرار گرفته است. برای مثال، یک میز را در نظر بگیرید که پایه و صفحه دارد که به هم وصل شده و میز را تشکیل داده‌اند. مکان نیز همین گونه است ممکن است تکه‌هایی برای آن فرض شود که در کنار هم قرار گیرد؛ اما اینکه بگوییم مکان از کنار هم قرار دادن این اجزاء تشکیل می‌شود، امری محال است؛ چون خود این اجزا مسبوق به مکان است. محال بودن چنین چیزی پیشینی است؛ زیرا مکان شرط لازم برای «بر سر هم نهادن» یا «در کنار هم قرار دادن» است و این دو واژه، مفاهیمی مکانی است.

۴. شهود پیشین بودن مکان

کانت این مطلب را در بحث هندسه مطرح می‌کند. از نظر کانت، هندسه علمی است که در آن می‌توان درباره برخی از مفاهیم مکانی، مانند خط‌های مستقیم و غیره، احکام ترکیبی پیشینی صادر کرد. شرط صدور این گونه احکام، پیشینی بودن آنها است. مکان مانند مفاهیم دیگر نیست که ما مصادیق متعدد دیده باشیم، بعد مفهومی از آن در ذهن آمده باشد. مکان از قبل در ذهن ما به عنوان شهود وجود دارد. اگر ما مکان را مانند مفاهیم دیگر بدانیم؛ در این صورت، احکام صادره درباره آن ترکیبی نخواهد بود؛ زیرا از یک مفهوم نمی‌توان هیچ چیزی غیر از آنچه آن مفهوم دربردارنده آن است، استنتاج کرد و اینکه ما در هندسه می‌توانیم احکام ترکیبی صادر کنیم که نشان‌دهنده آن است که خود مکان یک مفهوم نیست. بلکه یک شهود پیشینی است و شرط لازم برای صدور احکام ترکیبی پیشینی است.

ویژگی‌های زمان از دیدگاه کانت

کانت درباره زمان نیز با استدلال‌های مشابهی ثابت می‌کند که زمان یک مفهوم تعقلی تجربی نیست (همان، ص ۴۰)؛ بلکه یک شهود پیشین است. از مجموعه بیانات کانت درباره زمان و مکان می‌توان این گونه نتیجه گرفت که مکان و زمان دو شرط لازم برای هر معرفتی است. اگر چیزی در محدوده زمان و مکان نباشد، از دسترس معرفت بشر خارج است. ولی زمان نقش گسترده‌تری در معرفت و شناخت دارد؛ چون مکان شرط لازم همه شهودهای بیرونی و زمان شرط لازم هر شهود بیرونی و درونی است (همان، ص ۵۱). کانت از نظریه خود این گونه نتیجه می‌گیرد که مابعدالطبیعه برای ما به عنوان یک علم قابل شناخت نیست؛ چون زمانی و مکانی نیست. او شرط لازم برای دستیابی هر تصویری را در این می‌داند که زمانی و مکانی باشد.

از نظر وی، برای اینکه بتوان از یک شیء شناختی داشت، ابتدا باید از راه حواس با آن ارتباط برقرار کرد. نتیجه این تماس انطباعی است که در اندام حسی ما به وجود می‌آید. هیوم و کانت تا اینجا با هم موافق هستند؛ ولی هیوم معتقد بود که مشاهده و شناخت فقط دریافت انطباع‌های حسی است و به چیز دیگری نیاز نیست، اما کانت این مقدار را برای شناخت کافی نمی‌داند. به نظر کانت، اگر این انطباع‌های حسی بخواهد برای ما قابل درک باشد، باید از شرایطی داشته باشد. برخی از این شرایط، عمومی و به همه ادراک‌ها مربوط است. یکی از آنها این است که اگر هر انطباعی بخواهد به صورت انطباع حسی در بیاید، باید در قالب زمان و مکان قرار بگیرد. زمان و مکان به عنوان مفاهیم پیشینی منطقاً بر همه احساس‌های ما تقدم و پیشی دارد. ساختار ذهن به گونه‌ای است که این دو مفهوم را به صورت پیشینی نزد خود دارد و این به معنای فطری بودن این دو مفهوم نیست. معنای پیشینی بودن زمان و مکان این است که ما به طور ذاتی چنان سرشته شده‌ایم که به هنگام نیاز آنها را ایجاد می‌کنیم و به این معنا نیست که آنها از آغاز زندگی در ذات ما باشد (یوئینگ، ۱۳۸۸، ص ۵۳). زمان و مکان فقط

شرط ایجاد انطباعات حسی است و به طور طبیعی، آنچه که خود شرط به وجود آمدن یک انطباعات حسی است، خودش به انطباعات حسی در نمی‌آید. دلیل اینکه کانت زمان و مکان را شرط پیشین برای به وجود آمدن یک انطباعات حسی می‌داند، این است که دریافت‌های ما از یک چیز بسیار متکثر است. برای مثال، یک میوه را در نظر بگیرید. این میوه خواص گوناگون، طول، عرض، ارتفاع، مزه و بو دارد. دریافت ما از این میوه متکثر است. برای اینکه بتوان یک دریافت و درک واحد از همه اینها داشت؛ به صورتی که مثلاً بگوییم «این انار است»، به یک عامل وحدت‌بخش نیاز است تا همه این کثرت‌ها در یک چیز جمع شود و بتوان درک واحدی از شیء داشت. کانت معتقد است که عامل وحدت‌بخش این کثرت‌ها، زمان و مکان است؛ در حقیقت، زمان و مکان به منزله نخ تسبیحی است که همه این گوناگونی‌ها را جمع می‌کند و می‌توان به یک درک واحد رسید. اما دو شرط زمان و مکان برای درک یک شیء کافی نیست؛ بلکه به شرط‌های دیگری نیز نیاز است و آن، همان مفاهیم پیشینی است که در فاهمه وجود دارد.

بعد از اینکه انطباعات حسی به وجود آمد، این انطباعات در قالب‌های دیگری نزد فاهمه ریخته می‌شود و این قالب‌ها صورت‌هایی است که بر انطباعات‌های حسی فراهم شده، پوشانده می‌شود. در این مرحله، مفهوم شیء درک می‌شود. از نظر کانت، درک یک شیء در صورتی ممکن است که حکمی درباره آن صادر شود و آن پاسخ به این پرسش است که «چه چیز است؟»؛ پس می‌توان گفت که متعلق شناخت ما، همین «چه چیز» است. به اعتقاد وی، به کارگیری یک مفهوم، صدور یک حکم با آن مفهوم است (هارتنامک، ۱۳۷۶، ص ۵۳).

در دیدگاه کانت، مقوله‌ها همانند صورتی بر انطباعات‌ها پوشانده می‌شود و در حقیقت، انطباعات‌های پراکنده را در قالب آنها قابل فهم می‌داند. تعداد این مقوله‌ها دوازده‌تا است که عبارت است از: وحدت، کثرت، تمامیت، واقعیت، سلب، حصر، جوهر، علیت، تبادل، امکان، وجود و ضرورت.

ب) فاهمه

ساحت دوم از معرفت بشری، فاهمه است. از نظر کانت، معرفت بشری نتیجه تعاون فاهمه و حساسیت است. چنان که در نقد عقل محض می‌گوید: «بدون حساسیت هیچ چیزی به ما داده نمی‌شود و بدون فاهمه هیچ شیئی تصور نمی‌شود. فقط با اتحاد فاهمه و حساسیت است که شناخت می‌تواند به وجود آید. مفاهیم بدون محتوایشان تهی و شهودات بدون مفاهیم کورند» (آپل، ۱۳۷۵، ص ۱۰۵).

در حقیقت آنچه در ساحت حساسیت فراهم می‌شود، تصویرهایی بیش نیست؛ اما تصویرها به تنهایی نمی‌تواند برای ما معرفت‌زا باشد و در صورتی می‌تواند شناخت تازه‌ای برای ما به وجود آورد که به صورت قضیه و حکم در بیاید. برای تشکیل یک قضیه لازم است بین تصویرهایی که ذهن توسط حساسیت دریافت کرده، ارتباط منطقی برقرار شود. این ارتباط در ساحت فاهمه صورت می‌گیرد. در حقیقت، فاهمه قوه صدور حکم است. در نزد فاهمه قالب‌هایی به صورت پیشینی وجود دارد که تصویرها در این قالب‌ها قرار می‌گیرد و حکم و قضیه تشکیل می‌شود. تصویرها به منزله دانه‌های پراکنده‌ای است که توسط فاهمه در یک جا گردآوری می‌شود و در یک قالب معین ریخته می‌شود. این قالب‌ها به قضیه‌ها کلیت و ضرورت می‌دهد. کانت احکام صادره را در دو سطح طبقه‌بندی می‌کند: احکام ادراک و احکام تجربه.

احکام ادراک

این احکام همان درک اولیه ما در برخورد با اطراف است که از راه حواس به دست می‌آید. کانت این گونه احکام را احکام ادراک می‌نامد و معتقد است که در این گونه احکام به یک مفهوم محض فاهمه نیازی نیست؛ بلکه آنچه لازم است، صرفاً ارتباط منطقی ادراک‌ها در ذهن یک ادراک‌کننده است. این احکام فقط برای خود شخص درک‌کننده معتبر است و هیچ کلیت و ضرورتی ندارند.

احکام تجربه

احکامی است که کلیت و ضرورت دارد و فقط برای خود شخص معتبر نیست؛ بلکه برای همه زمان‌ها و اشخاص معتبر است. از نظر کانت، همه احکام ابتدائاً احکام ادراک صرف هستند و فقط برای خود ادراک‌کننده اعتبار دارد. در مرحله بعدی، برای حکم نسبت جدیدی قائل شده؛ به گونه‌ای که این حکم برای همه اشخاص و در همه زمان‌ها معتبر باشد. این نسبت‌های جدید، همان مفاهیم محض فاهمه هستند که به صورت پیشینی در نزد فاهمه وجود دارند و فاهمه ما، آنچه را که به صورت ادراک شخصی است، در این قالب‌ها می‌ریزد.

برای مثال، هنگامی که خورشید به سنگ می‌تابد، آن سنگ گرم می‌شود. این حکم صرفاً یک حکم ادراکی است و هیچ گونه ضرورتی ندارد. هر اندازه من و دیگران آن را ادراک کرده باشیم، در این امر هیچ تأثیری ندارد. لکن اگر بگوییم خورشید سنگ را گرم می‌کند؛ در آن صورت، مفهوم عقلی علیت بر ادراک اضافه می‌شود و مفهوم گرمی را به ضرورت با مفهوم تابش خورشید مرتبط می‌کند و حکم ترکیبی ضرورت و کلیت و در نتیجه، عینیت پیدا می‌کند و از ادراک به تجربه تبدیل می‌شود (کانت، ۱۳۸۸، ص ۱۳۷-۱۴۲).

کانت درباره چگونگی کشف امور پیشینی که برای احکام تجربی فرض کرده است، می‌گوید: ما هر حکمی صادر کنیم، ویژگی‌هایی دارد که به واسطه آنها می‌توان به مقوله‌هایی دست یافت که به صورت پیشینی در نزد فاهمه وجود دارد.

احکام از لحاظ ساختار منطقی به چهار دسته تقسیم می‌شود و در هر صورت نیز سه گونه حکم وجود دارد. جدول احکام منطقی کانت را این گونه می‌توان رسم کرد:

جدول احکام		
الف. کلی ب. جزئی ج. شخصی	کمیت	۱
الف. ایجابی ب. سلبی ج. عدولی	کیفیت	۲
الف. حمله ب. شرطی ج. انفصالی	نسبت	۳
الف. ظنی ب. وقوعی ج. قطعی	جهت	۴

جدول بالا با بیان چند مثال توضیح داده می‌شود. احکام باید کمیت داشته باشد. برای مثال، وقتی می‌گوییم برگ درختان سبز است، باید مشخص کنیم که آیا این حکم درباره برگ‌های همه درختان یا بعضی از آنها است. بر این اساس، می‌توان سه گونه حکم داشت: کلی، جزئی و شخصی.

در قسمت مربوط به نسبت، با سه گونه قضیه رو به رو هستیم: حمله، شرطی و انفصالی. در قضیه حملیه، میان موضوع و محمول نسبت حمله برقرار است، مانند اینکه می‌گوییم: «این کتاب است». در قضیه شرطیه، میان مقدم و تالی نسبت برقرار می‌شود، مانند اینکه می‌گوییم: «اگر هوا ابری باشد، باران می‌بارد». اما در قضیه انفصالی، اطراف قضیه مانعاً الجمع است؛

یعنی اگر یک طرف موجود باشد، طرف‌های دیگر موجود نیست، مانند اینکه می‌گوییم: «این شخص یا نجار یا نانوا یا پلیس است».

حال به جدول مقوله‌ها می‌پردازیم. کانت متناظر با هر کدام از احکام یک مقوله را در نظر می‌گیرد که مجموعاً دوازده مقوله می‌شود. این مقوله‌ها همان امور پیشینی فاهمه است که فاهمه آنها را از راه تجربه به دست نمی‌آورد. جدول متناظر احکام و مقوله‌ها به صورت ذیل است:

مقوله‌ها	احکام
الف. کمیت	الف. کمیت
وحدت	کلی
کثرت	جزئی
تمامیت	شخصی
ب. کیفیت	ب. کیفیت
واقعیت	ایجابی
سلب	سلبی
حصر	عدولی
ج. نسبت	ج. نسبت
جوهر	حملی
علیت	شرطی
تبادل	انفصالی
د. جهت	د. جهت
امکان - امتناع	ظنی
وجود - عدم	وقوعی
ضرورت - امکان خاص	قطعی

مسئله مهم در نظریه کانت این است که وی به وسیله جدول منطقی احکام به مقوله‌های مورد نظر خود دست می‌یابد. برای توضیح بیشتر مثالی می‌زنیم. وقتی که یک جمله شرطی به کار می‌بریم؛ در حقیقت، دو جمله را به هم ربط می‌دهیم. مثلاً وقتی می‌گوییم: «اگر هوا ابری باشد، باران می‌بارد»، برای اینکه ربط نسبت بین این دو صادق باشد، به مقوله خاص نیاز داریم و آن مقوله علیت است. اما خود علیت، مفهومی نیست که از تجربه به دست آید. در حقیقت، مقوله علیت به صورت پیشینی در نزد فاهمه وجود دارد. اگر این مقوله را نداشتیم، نمی‌توانستیم یک حکم کلی صادر کنیم؛ چون در صورت نبود مقوله علیت، رابطه بین مقدم و تالی فقط یک تعاقب زمانی خواهد شد، نه رابطه ضروری. این رابطه تعاقب زمانی، همان نظریه هیوم است؛ چون او نتوانسته مسئله علیت را درست تبیین کند (همان، ص ۶۴).

به نظر کانت، در هر دسته با ترکیب دو مقوله اول، مقوله سوم به دست می‌آید. برای مثال، از ترکیب وحدت و کثرت، مقوله تمامیت یا از ترکیب واقعیت و سلب، مقوله حصر به دست می‌آوریم (هارتناک، ۱۳۷۶، ص ۶۰).

کانت به دنبال راه‌حلی بود تا تعارض در قضایای ترکیبی پیشین را حل کند. او برای این منظور قائل شد که ذهن قالب‌هایی به صورت پیشینی دارد که به وسیله آنها، احکام لازم را صادره می‌کند. اما این صورت‌ها چه ویژگی‌هایی دارد که سبب می‌شود حکم، پیشینی و غیر وابسته به تجربه باشد؟ کانت این صورت‌ها را مفاهیم محض می‌دانست که ذهن ما با شهود آن را درک می‌کند. به نظر وی، معرفت بشری به دو بخش شهودی و غیر شهودی یا مفهومی تقسیم می‌شود. ویژگی معرفت شهودی این است که به صورت مستقیم و بدون واسطه مرتبط با اشیاء بیرونی است و نیز معرفتی شخصی و به طور کامل مشخص است. در مقابل، معرفت غیر شهودی و مفهومی قرار دارد که به طور غیر مستقیم و از راه شهودها به اشیاء مربوط می‌شود و ویژگی آن، کلیت و غیر شخصی بودن است (غفاری، ۱۳۸۶، ص ۸۴). ویژگی غیر تجربی قضیه‌های ترکیبی پیشین به قالب‌های پیشین در نزد ذهن مربوط است. این قالب‌ها

شهودهای ذهن است و به تجربه وابسته نیست؛ بلکه به صورت ماتقدم در نزد ذهن وجود دارد. احکام ترکیبی پیشین هرگز به واقعیت خارجی و نفس الامر ناظر نیست و فقط اشیاء پدیداری را توصیف می‌کند و پیشینی بودن آنها برخاسته از این حقیقت است که در شکل‌گیری آنها، صورت‌های شهود (زمان و مکان) و مفاهیم محض فاهمه دخالت دارد، نه تجربه.

غیر ممکن بودن مابعدالطبیعه در نزد کانت

در دیدگاه کانت، شناخت مابعدالطبیعه غیر ممکن است. علتش این است که قوه فاهمه و حساسیت فقط می‌تواند امور تجربی را درک کند. با وجود اینکه مفاهیم محض فاهمه، مستقل از تجربه است؛ ولی تعقل امور فراتر از تجربه برای فاهمه ممکن نیست، زیرا خود فاهمه قوه شهود نیست. در واقع، مفاهیم پیشین در فاهمه، فقط می‌تواند صورت منطقی حکم را به اقتضای شهودهایی تعیین کند که از حساسیت دریافت کرده‌اند و کار دیگری از آنها ساخته نیست. این شهودهای به دست آمده در قوه حساسیت فقط از راه تجربه به دست می‌آید. ذهن ما از امور مابعدالطبیعه شهودی ندارد و چون فاهمه از ماورای تجربه شهودی ندارد، نمی‌تواند حکمی درباره آن صادر کند. فاهمه صرفاً قوه‌ای است که شهودهای به دست آمده را به یکدیگر در یک تجربه متصل می‌کند. تجربه همه متعلق‌های مفاهیم ما را در برمی‌گیرد و خارج از آن، همه مفاهیم بدون معنی خواهد شد؛ چرا که شهودی نیست تا در آنها مندرج شود (کانت، ۱۳۸۸، ص ۳۴). کانت از همین نکته نتیجه می‌گیرد که شناخت نفس الامر برای ما غیر ممکن است؛ چون امور نفس‌الامری زمانی نیست و نمی‌توان شهودی از آنها به دست آورد. بنابراین، شناخت نفس الامر غیر ممکن می‌شود (همان، ص ۱۸).

نتیجه‌گیری

۱. کانت این مطلب را نمی‌پذیرد که به وسیله حواس خود تصویری ذهنی از اشیاء داشته باشیم که با خارج مطابقت داشته باشد؛ بلکه معتقد است آنچه که از راه حس دریافت می‌کنیم، یک سری انطباق‌های پراکنده است و برای اینکه بتوانیم به وسیله آنها به شناخت برسیم، باید این امور پراکنده و متکثر توسط صورت‌های پیشین شهود، یعنی زمان و مکان، وحدت یافته، شهود شوند و سپس ذیل مفاهیم محض فاهمه قرار گیرند.

۲. شناخت اشیاء فقط در قالب حکم ممکن است؛ یعنی تا حکمی درباره شیء صادر نشود، به شناخت دست نمی‌یابیم؛ بنابراین، تصور به تنهایی نمی‌تواند شناخت را تشکیل دهد.

۳. شناخت ما در اشیاء مکانی و زمانی منحصر است و اشیاء خارج از زمان و مکان برای ما قابل شناخت نیست؛ چون قوه حساسیت ما فقط می‌تواند شهودهایی را دریافت کند که در قالب زمان و مکان است و آن را در اختیار فاهمه قرار دهد. بنابراین، اشیاء مابعدالطبیعه قابل شهود و در نتیجه، قابل شناخت نیست.

۴. زمان و مکان، به عنوان دو عنصر پیشین، شرط هر نوع شناخت و معرفت انسان است.

۵. حقیقت و نفس‌الامر اشیاء برای ما قابل شناخت نیست؛ یعنی اشیاء آن چنان که هست، برای ما قابل شناخت نیست؛ بلکه آن چنان که برای ما نمودار می‌شود، شناخته می‌شود.

۶. از دیدگاه کانت، باید خارج را با مدرک‌های ذهن تطبیق داد. بنابراین، واقعیت، آن چیزی است که ذهن به وسیله فاهمه درک می‌کند، نه آنچه که در خارج است. او این امر را به عنوان انقلاب کپرنیکی در شناخت می‌داند.

۷. برخی از مفاهیم به صورت پیشینی در نزد ذهن وجود دارد. کانت از آنها به عنوان

مقوله‌ها یاد می‌کند. ویژگی این مفاهیم عبارت است از:

الف. این مفاهیم از ساختار ذهن است و به صورت ماتقدم و شهودی در نزد ذهن وجود دارد.

ب. این مقوله‌ها کاشف و بیانگر هیچ متعلقی از ماورای خود نیست (فیروزجایی، ۱۳۸۸، ص ۸۵).

ج. این مفاهیم صورت‌هایی است که بر شهودها پوشانده می‌شود.

د. کلیت و ضرورت در قضیه‌ها به وسیله این مقوله‌ها تأمین می‌شود و بدون آنها هیچ قضیه کلی و ضروری نخواهیم داشت.

ه. صدور احکام ترکیبی پیشین، به وسیله صورت‌های پیشین شهود و مفاهیم محض امکان‌پذیر است.

۸. یکی از نکات منفی در نظریه کانت این است که معرفت بشر را محصور در قالب زمان و مکان نمود و در نهایت معتقد شد که قدم گذاشتن در مابعدالطبیعه قدم گذاشتن در موهومات و دنیای ناشناخته می‌باشد. نکته دیگر اینکه در نظریه کانت به علم حضوری توجه نشده است از این رو نظریه او نمی‌تواند به ما اطمینان خاطر بدهد همچنین اگر نتوانیم کلیت و ضرورت را در مورد قوانینی مثل علیت در خارج از ذهن ثابت کنیم زیربنای معرفت بشری به هم می‌ریزد. در نظریه کانت بین مفاهیم و معقولات اولی و ثانوی تمایزی دیده نمی‌شود همین عدم تمایز سبب ایجاد مشکلاتی در معرفت‌شناسی می‌شود.

فهرست منابع

۱. آبل، ماکس (۱۳۷۵)، شرحی بر تمهیدات کانت: مقدمه‌ای به فلسفه انتقادی، ج ۱، ترجمه محمدرضا حسینی بهشتی، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲. ابن فارس، احمد بن زکریا (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، عجلدی، تحقیق عبد السلام محمد هارون، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳. حکاک، سید محمد (۱۳۸۰)، تحقیق در آرای معرفتی هیوم، چاپ اول، تهران: انتشارات مشکوه.
۴. صدرالمتهالین، محمدبن ابراهیم (۱۳۷۱)، التصور و التصدیق، چاپ پنجم، قم: انتشارات بیدار.
۵. غفاری، حسین (۱۳۷۶)، بررسی انتقادی و تطبیقی فلسفه نظری کانت، ج ۱، چاپ اول، تهران: انتشارات حکمت.
۶. فیروزجایی، یارعلی کرد (۱۳۸۸)، «معقولات ثانی منطقی و مفاهیم محض فاهمه کانتی»، فصل‌نامه آئین حکمت، سال اول، ش ۲.
۷. کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵)، تاریخ فلسفه فیلسوفان انگلیسی از هابز تا هیوم، ج ۵، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سروش.
۸. _____ (۱۳۸۶)، تاریخ فلسفه، ج ۴، ترجمه غلامرضا اعوانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سروش.
۹. کانت، ایمانوئل (۱۳۸۸)، تمهیدات، ترجمه حداد عادل، چاپ چهارم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۰. کرم، یوسف (بی‌تا)، فلسفه کانت، ترجمه محمد محمدرضایی، چاپ اول، قم: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی دفتر تبلیغات.
۱۱. ملکیان، مصطفی (۱۳۸۷)، تاریخ فلسفه غرب، ج ۳، قم: انتشارات دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.
۱۲. هارتناک، یوستوس (۱۳۷۶)، نظریه معرفت در فلسفه کانت، ترجمه حداد عادل، چاپ اول، تهران: انتشارات فکر روز.
۱۳. یوئینگ، ای سی (۱۳۸۸)، شرحی کوتاه بر نقد عقل محض، ترجمه اسماعیل سعادت‌ی خمسه، چاپ اول، تهران: انتشارات هرمس.